

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1389/12/09



جواز فروش اعضاي بدن ميت مسلمان
درباره جواز استفاده از اعضاي ميت مسلمان بحث مي کردیم از بحث جواز بيع اعيان نجس
کشیده شد بحث ما تا به اینجا

وصيت ميت مسلمان

جلسه ديروز ادله عدم تجويز و ادله تجويز گفته شد عمدتا ادله عدم تجويز دو تا مطلب
است 1. احترام ميت مسلمان 2. احکام ديات اعضاءنسبت به قطع عضو ميت هم شمول
دارد و نصوصش هم گفتيم که در فقه مسلم است اگر ميتي را جرح يا قطع عضوي به وجود
بيايد وجود اورنده بايد ديه پرداخت کند نصوص گفته شد فتوا هم قطعي است ادله تجويز
عبارت بود از عموميات صحت معامله درباره اشياء و اجناسي که منفعت محله مقصوده
داشته باشد و مفسده اي هم در کار نباشد دليل عمده ما که سيد الاستاد (ره) به ان اعتماد
کرده اند ادله وصيت است و نفوذ وصيت نسبت به قطع عضو

قاعده سلطنت

دليل ديگري هم براي تجويز اشاره شد الان کاملتر کنيم و ان عبارت است از قاعده سلطنت
بر اموال و انفس شما قاعده سلطنت را اجمالا به عنوان یک قاعده مسلم فقهي اشنا هستيد
که از نصوص و سیره عقلاء و اجماع استفاده مي شود که انسان نسبت به مال و ملک
خودش مسلط است هر تصرف مشروع و مجاز و محدوديتي هم در کار نيست

سلطنت بر مال و سلطنت بر نفس

و از اين قاعده ضمنا و شخصا استفاده مي کنيم اما ضمنا همين عموم اموال که دست ادم
يا پاي ادم اعضا و جوارح ادم ملک و مال ادم است که شرحش را داديم و هم شخصا
استفاده مي کنيم که قاعده اي که بگويد انسان تسلط بر اموال خودش دارد قطعا تسلط بر
نفس خودش خواهد داشت بالفحوي در اين رابطه سيد الحکيم (ره) کتاب مستمسک العروه
جلد 10 صفحه 17 درباره مشروعيت عبادات صبي مشروط به اذن ولي مي فرمايد اين اذن

خلاف قاعده سلطنت است قاعده سلطنتي که سلطنت به اموال را ثابت مي کند سلطنت به انفس بالفحوي درست مي کند الانسان مسلطون علي اموالهم و بگويد علي انفسهم مراد از نفس در (ان الله اشترى من المومنين اموالهم و انفسهم) و مويد بلکه دليل بر اين مطلب يعني تسلط بر اموال و انفس ايه قران ان الله اشترى من المومنين اموالهم و انفسهم بان لهم الجنة فورا اشكال طلبگي شروع شد که معامله با خداست فرق مي کند نوعش فرق مي کند چه استدلالی است جواب یک نکته از ضمن اين ايه استفاده می شود وان اين است که مشتري که خداست طرف مالک مال و مالک نفش هست ملکيت مال و ملکيت نفس از اين ايه ولو نوع معامله یک معامله ويژه اي باشد عرفايي و سلوكي یک خريد و فروشي که ان خريد و فروش نفس که معامله با خداست انسان را

(اهل معرفت مي گوید که هر کسي در اين دنيا خودش را مي فروشد متوجه نيست منتها ادم بايد توجه کند که خودش را به خدا بفروشد به خدا فروختن يعني که فروخته شد خودم هيچي نيستم هر چه خدا بخواهد تسليم لا-مره به قول مولا. (عليه السلام) **الدين شجره اصلها التسليم و رداء**) خوب از ايه ملکيت انسان نسبت به اموال و انفس ثابت شد اين مقدار در اين قسمت از بحث براي ما کافي است سوال و جواب نوعش را نشان نمي دهد ولي سنخيت و وحدت تنسيق شاهد بر اين استحکام بحث است

سوال ايا از انفس که جان و روح است اعضاء استفاده مي شود جواب نفسي که در فلسفه و عرفان مطرح است ان نفسي که در اموال و انفس مي ايد فرق دارد نفس ناطقه نيست انفس و نفس خود ادم است که قطعاً جسم ادم هم در ان است منظور از نفس معامله نفس معامله خود ادم موجودي مرکب از جسم و روح مطلبي که جواب سوال ديروز شما بگويم اين است که خوب عموم سلطنت دست ادم را باز گذاشته است هر گونه تصرف جائز است

حکم سوزاندن پول اسکناس از نظر وضعي و تکليفي

در اصطلاح آورده اند که کسي در کشتي نشسته باشد مالش را به اب دريا بندازد مسلطون علي اموالهم مشکلي ندارد سوال که ديروز عزيزان پرسيدند مثلاً. انسان پول نقدي دارد مي تواند اتش بزند یک امر غير معقول و غير متعارف و خلاف سيره امري است مجنون وار به عبارت ديگر سفهائي جواب اين مطلب را که کامل بگويم از ديد فقه معاملات معامله سفهي ممنوع است معامله سفهائي ممنوع نيست اين گونه معاملات معاملات سفهائي است شبیه اين است شما یک جنسي مي خريد از کسي مي دانيد قيمتش فرض کنيد هزار تومان است ده برابر مي خريد اين مي شود سفهائي بيع سفهائي باطل نيست مثال هم زياد داريم اين بيع سفهائي در حقيقت پولش را دور انداختن است اين یک مطلب مطلب ديگر زاويه ها و ديدگاه ها مختلف است ما از ديد وضعي يا فقه معاملات بحث مي کنيم از نگاه فقه معامله صاحب مال اين گونه تصرف اگر بکند جواز وضعي دارد يعني زماني در کار نيست ضامن نيست کار سفهائي انجام داده که داده اما از ديد اخلاقي و حکم تکليفي زاويه اخلاق و حکم تکليفي جداست انجا که بيايم خوب زير حوزه اسراف قرار مي گيرد و يا کار غير عقلاني وغير عقلايي است به عنوان ثانوي يا اولي مطلبي است خلاف مذاق شرع اين حرفها را بنزيد جاي

خود دارد اينها حكم تكليفي دارد حرمت و جائز نيست از لحاظ اخلاقي واز لحاظ تكليف اما از لحاظ وضعي بلا اشكال ضمان ندارد اين كامل شد اين دو تا دليل كه كامل شد الان يك جمعي بكنيم بين دو تا دليل و بعد تطبيق جمع ادله جواز و عدم جواز

اما جمع بين دو دسته از ادله ادله دال بر عدم جواز عمدتا حرمت و وجوب ديه بود ادله مجوزه ما در اين مسئله عموم عيسي و قاعده سلطنت براي شما به عرض برسانم جمع بين عموم وصيت و احترام بدن ميت و ديه اعضاء جمع نيست بلكه اين دو تا دليل در حقيقت اگر دقت كنيد قلمرو شان جداست استكاك ندارند در ديد ابتدائي تعارض مي نمايد ما كه دقت بكنيم به خوبي درك مي شود به لطف خدا كه ادله ديه اعضاء مورد را مي گيرد كه اعتداء در كار باشد عن اعتداء قطع اعضاء شده باشد ان مواردی كه قطع اعضاء عن اعتداء نباشد مثلا اگر جراحي باشد قطع عضو پاي را قطع مي كنند قند دارد اين را مي گویند قطع عضو ديه قلمرو اش جداست درست مثل اتلاف مال غير و تصرف به مال غير ماذونا دو تا قلمرو است انجايي كه ديه اعضاء از سوي شرع بريده شده جايي است كه قطع عضو عن اعتداء بدون رضایت بدون وصيت باشد واما انجايي كه وصيت آمده و رضایت آمده موضوعا اعتداء نيست بنابر اين قلمرو هر کدام جداست استكاكي ندارد تا ما جمع كنيم حرمت بدن ميت هم تقريبا به همين منوال هست بدن ميت احترام دارد ما مي گوييم در صورتي كه قطع عضو بشود با وصيت خودش يا با مصلحتي كه در كار باشد در اين صورت از ديد عرف و عقلا هتك حرمتي نيست اين دو تا دليل قلمرو هايشان جدا شد حكم وصيت بر اهداء اعضاء متوفي و صور ان

مسئله دوم رسیده بودیم كه انسان وصيت به استفاده كردن از اعضاي او پس از مرگش توضيح فروع مسئله فوق

اين مسئله سه تا فرع دارد فرع اول وصيت نسبت به اهداء يا فروش عضوي از اعضايش كليه را بگيريد بفروشيد بچه ها خرج كنيد كمك زندگي باشد يا اهداء كنيد براي مستمندان فرع دوم توصيه به تشريح كالبدشكافي بكند در حيات سودي نداشتن در ممات كمك بكنم به علم و دانش فرع سوم وصيت بكند كسي كه دم دم مرگش هست يقين دارد كه مي ميرد هم خودش هم خبره مي گويد از مرگ نجاتي نيست الان اهداء هست خودش اذيت مي شود بستگان اذيت مي شوند عقلا و خارجيها حكم مي كنند خلاصش كنيد اين يك ادمي است اميدش هم قطع شد تمام مي گويد كه خلاصش كنيد يك تير خلاص يا يك سوزن نهايي اين مطلب اين سه تا فرع را ان شاء الله بحث كنيم فرع اول را اين فرع شكر خدا بر مبناي سيد الاستاد مسير هموار ادله گفته شد و فتوا هم ايشان داده اگر كسي وصيت كند به قطع عضوش پس از مرگش كه اهدا بشود و يا فروش بعد وصيتش نافذ است و قطع عضو هم ديه ندارد اين مطلب ادله اش گفته شد فتوايش هم هست اما فرع دوم كه وصيت بكند براي تشريح كه كالبد شكافي بشود اين فرع از نظر قواعد و ادله اش كه الان شرح داديم حكم جواز است مانعي وجود ندارد ادله وصيت رضایت مالكي مالك بعد موت خودش هم مالكيته نسبت به مالش باقي است اگر منتقل نشود اينجا منتقل به ورثه نمي شود با رضایت مالكي و وصيت هتك حرمت كه بوجود نمي آيد مضافا بر ان همان قطع بعض اعضاء با تشريح فرقي مشهود و قابل توجهي كه فرق در حكم را بوجود بياورد ديده نمي شود

از لحاظ ادله و تنظيم كامل به قطع عضو تشریح هم بايد جائز باشد مانعي اصلا وجود ندارد منتها درباره تشریح فتوا از فقها به اين صورت آمده گفتيم مقتضاي قاعده فتوا نگفته ايم نه بنده مسئوليت شرعا به عهده مي گيرم و نه شما فتوا تلقي بکنيد فقها فتوايشان اين است که تشریح بدن مسلمان بدون ضرورت جائز نيست اما در صورت ضرورت اشکالي ندارد ببينيد ما یک راه باريکي را پيدا کرديم در صورت ضرورت تجويز شد هر چيزي که صورت ضرورت داشت بدانيد که کاملا راه بسته نيست بنابراين اين را در قبلها هم جوانيها سوال مي شد و حقير هم بر مي خورديم که مسلمانها چرا تشریح را جائز نمي دانند علم که واجب کفائي است جوابش را مي گفتيم از خارج مي اورند الان بعضي از دانشجويان علوم پزشکي که با بنده اين قضيه را صحبت کرده اند به اين مضمون گفته اند که جسد از خارج مي خردن مخصوصا از هند که خيلي مبذول و ارزان هست همه اجناس و جنس جسد ميت هم ارزان است گويا

اشکال در تشریح در مجهول الهويه در کشورهاي اسلامي

و در ضمن ميتهاي مجهول الحال در فتوا اين است اصل هم اين است فتواي سيد الاستاد (ره) هم اين است که مقتضاي اصل هم هست اگر شک در اسلاميتش کرديم مقتضاي عدم اسلاميت است حکم عدم اسلام را جاري مي کنيم و تشریح جائز است لذا مجهول الهويه داخل هم تشریح هم قرار مي گيرد از اين جهت هم مشکلي نيست اما قاعده جواز فتوا گفته اند تجويز در صورت ضرورت لذا در مقام فتوا حکم به جواز تشریح خلاف احتياط است

سوال و جواب اصل بقاءملکيت قطعي است از ان مال اعتباري نيست ان مال به ارث که

تعلق بگيرد یک سوم است مالي که به ارث نرسد یک سوم ندارد ملکيتش باقي است

سوال و جواب خودش وصيت مي کند تشریح بکنيد پولش را نگیرد يا پول اگرگرفتيد پولش را مي دهيد به ورثه ورثه ان پول را که مي گيرد سهم الارثش هست بعد از که پول را گرفت طبق وصيت متوفي ان پول مي شود ارث يا مال الوصيه

اشکال در وصيت که ميت تا یک سوم حق وصيت دارد

سوال اگر بگويد اهدا کنيد یک سوم ان مي شود جواب نه یک سوم در اینجا نيست که مالي که قابل انتقال به ارث باشد وصيت یک سوم مالي که ملک حقيقي است ولي قابل انتقال به ورثه نيست انجا یک سومي درکار نيست در نسبت به کل ان مال وصيت نافذ است که ان مال فقط جسد ادم است

سوال و جواب ما اعتباري که نمي شود منتها انها جسد مسلمان از اول از دائره بيرون است احترام ندارد خريد و فروش در کار نيست ما یک معامله اي مي کنيم که جسد را بياوريد و از ان استفاده کنيم

سوال اين که فرموديد شک در اسلام حکم به عدم اسلام مي شود جواب اسلام عنوان وجودي است نياز به احراز دارد شک در ان مساوي با عدم است

سوال اين با سوق و اولاد مسلمين محکوم به اسلام است جواب در بلاد مسلمين اجزاي حيواناتي است در بلاد مسلمين قاعده سوق درباره لحوم و جلود است بعد از که احراز کنيد مسلمان بودن یک فردي است يا در کشور اسلامي يا در خارج از کشور هاي اسلامي شک در اسلاميت مي کنيد احتمال عدم اسلاميت هم مي دهيد قاعده سوق اسلام ثابت نمي کند اسلام عنوان وجودي است انها قاعده سوق نفي نجاست مي کند عدمي است عنوان وجودي قابل اثبات به اصل نيست بايد احراز بشود قاعده اين است شک در اسلام مساوي با عدم

اسلام است فتوای سید (ره) هم همین است مبنای ایشان همین است مبنای درست هم همین است ان شاء الله

سوال اگر در کشور اسلامی به میتی برخوردیم باید هم دفن شود و هم به آن نماز خوانده شود جواب در این شک از آن قبیل شک نیست این را ما اصلاً شک نمی‌گوییم جنازه‌هایی که به طور متعارف در بین مردم با قرائن و شواهد قرار می‌گیرد اینها محل شک نیست فرض کنید فردی است این ادم عقائد تزلزل شد ولی در جامعه اسلامی زندگی می‌کرد مثل فدائیان خلق یا مجاهدین خلق یا بعضی از معتادها که اصلاً چیزی نمی‌فهمند تا بگوییم اینها عقیده دارند اینها اصلاً ساقط است فهم ساقط است تا بگویید عقیده دارد این جسد‌هایی متعارفی که اینجا هست اینها که با قرائن و شواهد محل شک می‌شود محل شک این است که شما منشا شک عقلایی داشته باشید مثل کمونیستها که حد اقل شک داریم در عقائد منشا شک عقلایی باشد این شک فلسفی می‌کنید این شک عقلی است شک عقلی موضوع حکم نیست این شک که شما می‌گویید شک عقلی است اما رسیدیم به فرع سوم نتیجه این شد این فرع تشریح از نظر ادله درست فتوای فقها در حالت ضرورت و فعلاً از لحاظ ادله درست و از لحاظ فتوا احتیاط می‌شود فتوایی صادر نمی‌شود اما فرع سوم صورت دوم کسی که الان در معرض فوت شدن هست مرض سرطان یا فرض کنید مرگ مغزی قلبش کار می‌کند مغزش دیگه از کار می‌افتد یا سرطانها می‌گویند شخص یقین دارد و کارشناسان خیلی وارد که می‌میرد یک ماه کمتر یا بیشتر عقلاً و دانشمندان دور از دین چرا زنده بماند عقلاً می‌گوید اذیت را کمک کنید هم اعضای خانواده اذیت می‌شوند و هم خودش تیر خلاص احتمال حیات وجود ندارد اگر احتمال حیات وجود داشت این خارج از فرض ماست احتمال حیات از لحاظ علمی نیست بنابراین شما اگر همچنین فرضی را داشتید عقلاً می‌گوید هم خودش اذیت می‌شود و هم بستگان را خسته می‌کند خلاصش کنید خودش هم اجازه بدهد رضایت بدهد از لحاظ ادله و علم و عقل رضایت هست تصرف هست و علم و عقل می‌گوید هیچ مانعی ندارد علم و عقل این اجازه را اجازه دارایی مصلحت تلقی می‌کند عموم سلطنت هم می‌گوید رضایت دارد و تصرف می‌کند یک مانع اصلی حرمت انتهای این مانع اصلی است در این رابطه چه می‌توانیم بکنیم انتهای حرمتش از ضرورات دین است قتل نفس حرام محرم به هیچ وجه هم جائز نیست البته تخصیص خورده درباره جهاد و تعارض با حفظ دین یا ناموس هم گفته شده است در این فرض ادله می‌گوید جواز عموم سلطنت می‌گوید رضایت می‌گوید عقلاً هم تأیید می‌کند کار هم دارایی مصلحت است هیچ مشکلی پیش نیامده مرگ قطعی بود اما حرمت انتهای را چه کنیم در حرمت انتهای شک نداریم تخصیص فقط در مورد جهاد است اما حرمت انتهای عمده اش لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه اینجا فرض ما این است که وقوع در تهلکه هست صدق در القاء نمی‌کند القاء این است که ادم سالم باشد یا احتمال عقلاییه نجات داشته باشد لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه این وقوع در تهلکه هست قطعاً احتمال خلاف نیست پس دلیل القای تهلکه نمی‌گیرد این دلیل که اصلی‌ترین مانع وجود دارد و اگر فقها بحث می‌کنند و مانع احساس می‌کنند همین است این مانع را دیدیم اینجا مانعیتی ندارد چون این قضیه پس از وجود تهلکه است لذا مانع شرعی و اصلی فقهی درباره اقدام به این امر وجود ندارد لذا عقلاً و خارجیه به عنوان عاقل این مطلب را تأیید می‌کند و عمل می‌کنند اما فقها از باب احتمال اینکه قتل نفس به

حساب بيايد فتواي به تجويز نداده اند هر چند از لحاظ ادله مشكلي ديده نمي شود اگر كسي فتوا بدهد بايد از يك اعتبار حقوقي فوق العاده بالايي برخوردار باشد و الا مشكل خواهد بود اين مسئله كه كامل شد صورت سوم وراث پدر از دنيا رفته مثل خارجيها فرزندش مي ايد جسد پدرش را بفروشد اين مسئله از لحاظ ادله ممكن است ادله و وجهي براي جواز ارائه شود اما اين مسئله حكم عدم جواز است 1. مخالفت سيره قطعيه مستمره تا زمان مشرع اصلي رسول الله الاعظم و اهل بيت پيامبر 2. هتك حرمت فروختن جسد پدر هتك حرمت است اگر گفتيد كه سيره درباره قطع اعضا بر عدم قطع اعضا گفتيم انجا سيره دليل داشت بر جواز استثناء داشت استثنائش دليل بود رضاييت و وصيت اينجا دليلي نداريم بنابر اين 1. خلاف سيره قطعيه است 2. هتك حرمت است 3. ذلت و بي ابروي براي خود فرد است اگر مسلمان باشد مسلماني كه جسد مورثش را بفروشد باعث ابرو بري خود ان فروشنده قطعا خواهد بود حفظ ابرو در کنار حفظ دماء قرار دارد حفظ ابرو هم پس از اعراض و دماء حفظ ابرو براي انسان واجب است و قطعا در عرف مسلمانها باعث ابرو ريختن و ذلت و زبوني فرد فروشنده خواهد بود